



گفتگو

گفتگو با دکتر عماد افروغ درباره شهید دکتر بهشتی

واکاوی خلط انقلاب و جمهوری اسلاف

به افرادی نظیر شهید بهشتی داریم. ممکن است این سؤال مطرح شود که با عطف به چه ویژگی‌هایی از شهید بهشتی و چه تحلیلی از شرایط کنونی به چنین نتیجه‌ای رسیده‌ایم؟ من احساس می‌کنم جامعه ما به جامع‌نگری، حقیقت‌گرایی و عدالت‌خواهی غیرصوری نیاز دارد؛ به شجاعت ستودنی، روحیه نقاد، استقلال و به تعبیر مقام معظم رهبری «سنت‌شکنی» نیاز داریم، همه جوامع همواره نیازمند این گونه افرادند. در شرایط فعلی هم، این نیاز مضاعف است. زیرا مصلحت‌گرایی، سر دادن شعار، تلق و چاپلوسی سکه رایج شده است. کسانی که تا دیروز ارادت و اعتقادی به ولایت فقیه نداشتند، امروز بر سر این خوان نشسته‌اند. بدون اینکه مبانی نظری و فلسفی ولایت فقیه را بشناسند، متنعم از این خوان‌اند و اگر کسی مبانی منتج به ولایت فقیه را نقد کند، متأسفانه زبر سؤال خواهد رفت. با شناختی که از شهید بهشتی و دیدگاه منصفانه‌اش درباره تمام کسانی که به نوعی در این انقلاب نقش‌آفرین بودند وجود دارد؛ دیدگاه به دور از تنگ‌نظری و منتقدانه او نیاز کنونی جامعه ماست. این نیاز مربوط به مقطع خاص زمانی و مکانی نیست ولی این روزها با توجه به اوصافی که بزرگان از شهید بهشتی (البته کسانی که محضر ایشان را از نزدیک درک کرده‌اند) بیان می‌کنند، ما هرچه بیشتر بتوانیم امثال شهید بهشتی را

کردیم و از صحبت‌های افروغ لذت بردیم. او بر بسیاری از مسائل گذشته و پیش‌آمده نقد دارد. ماحصل این نشست صمیمی، گفت‌وگویی است جذاب و خواندنی که از منظر شما می‌گذرد.

شهید بهشتی، انسانی منتقد بود. هم مسائل موجود را نقد می‌کرد و هم اجازه نقد و اظهارنظر را به مخالفان خود می‌داد. امروز شاید ما از نقد کردن و نقد شدن فاصله گرفته‌ایم. چرا امروز نقد در کشور ما به ویژه در حوزه نقد سیاسی این قدر مسئله‌برانگیز شده است؟

من برخلاف عده‌ای که فکر می‌کنند تاریخ مصرف شهید بهشتی تمام شده، معتقدم که تازه آغاز شده است. ما در شرایط کنونی نیاز

اشاره:

صراحت بیان دکتر افروغ ما را بر آن داشت تا وقتی در خانه‌اش، که با تابلوهایی از آیات قرآن مجید به خط زیبای نسخ و نستعلیق آذین شده بود، مهمان شدیم، مرکب سخن را در جمیع جهات بگردانیم تا از پس هر گفته به رازهایی ناگفته دست یابیم.

دکتر عماد افروغ، نماینده مجلس شورای اسلامی و استاد دانشگاه در این گفت‌وگویی چند ساعته به رمزگشایی و واکاوی اندیشه‌های شهید بهشتی پرداخت و با دیدگانی که کمتر به چشمان ما دوخته می‌شد، هر آنچه در آینه تفکر خود داشت انعکاس داد.

از نگاه منتقدانه تا مظلومیت، از تأثیر گذاری و مدیریت ره‌آوردهای انقلاب اسلامی تا تعبد و آزاداندیشی، فصل به فصل اندیشه‌ها و آرای شهید بهشتی را مرور

زهرا عبد

ببروزانیم و به جامعه تحویل دهیم، بسیاری از مشکلاتمان رفع خواهد شد. به علاوه اوضاع امروز خیلی شبیه به شرایط زمان شهادت مطهری است.

این حرف‌ها، موانع و محدودیت‌هایی که وجود دارد و سختی‌هایی که از درون و بیرون به افراد جامعه تحمیل می‌شود و خودسانسوری‌ها و دیگرسانسوری‌ها مؤید حرف من است. اکنون ما نیاز به جسارت داریم. چرا هروقت می‌خواهیم حرفی بزنیم، می‌گویند خوب حالا که آقای خامنه‌ای هستند، مگر کسی وجود ایشان را نفی یا انکار کرده؟ چرا کسانی که هیچ ارادتی هم به این بزرگوار ندارند، عرصه را برای جامعه این قدر تنگ کرده‌اند؟ چرا ما نمی‌توانیم بگوییم که به وجود امثال شهید بهشتی در کنار آقای خامنه‌ای نیاز است؟ چرا اشکال برانگیز است اگر حرفی درباره آرزوهایمان بزنیم؟ آیا بیان آرزوهای نفی ماعدا کردن است؟ اثبات شی که نفی ماعدا نمی‌کند. ما جایگاه شاخصی برای مقام معظم رهبری و امام خمینی (ره) قائل بودیم و هستیم. در جامعه اسلامی هر قدر امثال شهید بهشتی بیشتر وجود داشته باشد، سالم‌تر و راحت‌تر به اهداف عالی و متعالی خود خواهد رسید. تمام حرف من این است که وضعیت فعلی را با اوضاع زمان شهید بهشتی مقایسه کنیم.

شهید بهشتی را نماد مظلومیت انقلاب می‌دانند. آیا این شاخص‌ترین ویژگی ایشان است؟ به علاوه چه شرایطی به وجود آمد که مظلومیت ایشان در تاریخ انقلاب رقم خورد؟

امام راحل (ره) فرمودند: آنچه که اهمیتش بیشتر است و به اصطلاح بیشتر از شهادت شهید بهشتی اهمیت دارد، مظلومیت اوست.

ما درک شهودی از این عبارت داریم که شهید بهشتی مظلوم بود. یعنی قضاوت‌هایی در خصوص او وجود داشت که صحت نداشت. آیا مظلومیت برای همه پیش می‌آید یا برای افرادی است که حقیقت‌گو هستند؟ اگر شهید بهشتی حقیقتی در دل داشت و آن را بروز نمی‌داد، آیا هیچ‌گاه مظلوم واقع می‌شد؟ به هر حال، معلوم است که شهید بهشتی، به حقیقتی رسیده بود و آن را بروز می‌داد و در مقابل مخالفت‌هایی که با او می‌شد، نمی‌توانست دفاع کند؛ آن هم به خاطر محدودیت‌ها و ملاحظاتی که وجود داشت.

به نظر من باید مسائل را عمیق‌تر تحلیل کرد. باید ساختاری‌تر عمل کرد. امروز هم شاهد اتفاقاتی هستیم که شرایط را برای مظلومیت افراد حق طلب فراهم کرده است. در خصوص شرایط خاص مظلومیت و عوامل کلی مظلومیت، مطالبی عرض می‌کنم.

نخستین عامل مظلومیت، حقیقت‌گرایی است. اگر حقیقت‌گرایی، حق‌گرایی و حق‌طلبی نباشد مظلومیت معنا ندارد. مظلومیت یعنی اینکه صفتهایی به افرادی نسبت داده می‌شود که این صفات با واقعیت انطباق ندارد. وقتی حقیقت را تعریف می‌کنیم یعنی انطباق با واقع، شناختی مطابق با واقع. به نظر من یکی از عوامل مظلومیت، طلوع و ظهور حق‌گرایی است.

از دیگر عوامل، آمیختگی حق و باطل است؛ در شرایطی که سره از ناسره تمییز داده نشود. شرایط پیچیده‌ای که امروزه هم در کشور ما وجود دارد. همه شعارهای ارزشی و اخلاقی می‌دهند ولی مهم این است که چه کسی از این شرایط استفاده ابزاری می‌کند و چه کسانی خودشان را ابزار این ارزش‌ها می‌کنند؟ چه کسی ارزش‌های دینی و اخلاقی را ابزار قدرت‌طلبی و چه کسی خودش را قربانی بسط و نشر این ارزش‌ها می‌کند. به نظر من شعارهایی که درباره ارزش‌ها داده می‌شود، گاهی نوعی ابزارگرایی مذهبی به همراه شکل‌گرایی، سطحی‌نگری، عوام‌فریبی، خرافه‌پرستی و خلط انقلاب و جمهوری اسلامی است. یعنی ما هر رفتار و سیاستی را در جمهوری اسلامی به پای انقلاب بنویسیم و فاقد این قدرت باشیم که بتوانیم آن را تمییز و تشخیص بدهیم. بسیاری از سیاست‌ها پذیرفتنی نیست. بسیاری از رفتارها، انقلابی نیست. اصلاً منطبق با ارزش‌ها نیست. ولی وقتی ما قدرت تمییز جمهوری اسلامی را نداریم، هر اتفاق و سیاستی را در جمهوری اسلامی به نام انقلاب می‌نویسیم یا اگر اشکالی دیدیم بر فرض اینکه کاستی‌ها ممکن است در جهت تضعیف انقلاب اسلامی باشد به آن‌ها نمی‌پردازیم. در این صورت، این دو مقوله را با هم خلط کرده‌ایم و در برابر بسیاری از رفتارها و سیاست‌های

و در برابرش سکوت اختیار کنیم. در همه برهه‌ها چه در زمان شهید بهشتی و چه الان ما شاهد این اختلاط بوده‌ایم. چون حکومت ما دینی است و بار دیگر با اتفاقات سیاسی که رخ داده و با توجه به پیشینه اجتماعی آن‌ها شاهد رجعتی به سوی ارزش‌های دینی و اخلاقی و انقلابی هستیم. این حرکت در جای خودش بسیار نیکوست. اما اگر هوشیارانه مراقب اوضاع نباشیم، ممکن است به نوعی ابزارگرایی دینی یا آمیختگی حق و باطل دچار شویم.

از دیگر عواملی که مظلومیت را رقم می‌زند و عبرت‌آموز است، میدان‌داری نفاق و ریاست. یعنی هر کسی که وانمود می‌کند دارای این ارزش‌هاست، به امتیازات بیشتری می‌رسد. من احساس می‌کنم، هم در زمان شهید بهشتی میدان‌داری نفاق و ریا وجود داشت و هم الان. الان در کشور ما کسانی وجود دارند که اگر حکومت از نوع سوسیالیستی بود، نماد و لباس سوسیالیستی داشتند ولی اکنون با تمسک و توسل به نمادهای مذهبی و بدون اینکه هیچ ارادتی به دین داشته باشند، ارزش‌ها را خرج مطامع شخصی و دنیوی خود می‌کنند و میدان‌دارند. البته این‌گونه نیست که همه جامعه ما اکنون در اختیار این‌گونه افراد باشد، چون در این صورت، هیچ صدای اعتراض و فریادی بر نمی‌خاست. اگر می‌خواهیم شاهد مظلومیت‌هایی از نوع مظلومیت شهید بهشتی نباشیم باید فریاد بزنیم. چرا شهید بهشتی مظلوم واقع شد؟ ما معمولاً به این نکته کاری نداریم، در صورتی که نکته بسیار مهمی است. پس از شهادت چند مراسم برگزار می‌کنیم و استناد به جمله حضرت امام خمینی (ره) می‌کنیم که: «بهشتی مظلوم بود.» باید بپردازیم به اینکه مظلوم کیست و مظلومیت چیست؟ تحلیلی مؤثر از شرایط مظلومیت ارائه کنیم.

کلواژهای بهشتی

ما باید انسان‌های جامعه‌مان را از تکندهای مصنوعی اقتصادی آزاد کنیم. امروز در بین جامعه، تکندهای مصنوعی اقتصادی، برای روسایبان، کارگران، کارمندان جزء دولت و موزکاران، مصلمان و برای بسیاری از افراد دیگر به شکل بازدارنده و سرکرم‌کننده درآمده و نمی‌گذارد آن‌ها و خانواده‌هایشان فارغ‌البدل از این تیرهای اولیه در مسیر کمال قرار گیرند، لذا باید این تکندها را از بین ببریم.



عامل دیگر غلبه مصلحت‌گرایی و منفعت‌گرایی بر حق‌طلبی است. امروز جامعه ما به صورت غالب، اسیر نوعی مصلحت‌گرایی است. درباره هر چیز که بخواهی حرف بزنی و انتقاد کنی، صدایی به گوش می‌رسد که مصلحت نیست و

ناموجه سکوت اختیار کرده یا آن‌ها را توجیه، تطهیر و تقدیس کرده‌ایم. آنچه باید تقدیس شود در مرتبه اول ملاک‌ها هستند و ثانیاً سیاست‌ها و رفتارهای منطبق با این معیارها. بنا نیست هر اتفاقی که در کشور می‌افتد، ما از روی مصلحت آن را توجیه

کسانی که تا دیروز ارادت و اعتقادی به ولایت فقیه نداشتند، امروز بر سر این خوان نشسته‌اند. بدون اینکه مبانی نظری و فلسفی ولایت فقیه را بشناسند؛ منتعم از این خوان‌اند و اگر کسی مبانی منتج به ولایت فقیه را نقد کند، متأسفانه زیر سؤال خواهد رفت

بنا نیست هر اتفاقی که در کشور می‌افتد، ما از روی مصلحت آن را توجیه و در برابرش سکوت اختیار کنیم. در همه برهه‌ها چه در زمان شهید بهشتی و چه الان ما شاهد این اختلاط بوده‌ایم. چون حکومت ما دینی است و بار دیگر با اتفاقات سیاسی که رخ داده و با توجه به پیشینه اجتماعی آن‌ها شاهد رجعتی به سوی ارزش‌های دینی و اخلاقی و انقلابی هستیم. این حرکت در جای خودش بسیار نیکوست. اما اگر هوشیارانه مراقب اوضاع نباشیم، ممکن است به نوعی ابزارگرایی دینی یا آمیختگی حق و باطل دچار شویم

الان در کشور ما کسانی وجود دارند که اگر حکومت از نوع سوسیالیستی بود، نماد و لباس سوسیالیستی داشتند ولی اکنون با تمسک و توسل به نمادهای مذهبی و بدون اینکه هیچ ارادتی به دین داشته باشند، ارزش‌ها را خرج مطامع شخصی و دنیوی خود می‌کنند و میدان دارند

به اسم ولایت فقیه هم تماش می‌کنند. در صورتی که ولایت فقیه نشئت گرفته از یک مبنای حقیقت‌گرایانه است. بسیاری از افراد، میوه این درخت حقیقت‌گرایانه را صرف توجیه مصلحت‌اندیشی‌های کاذب می‌کنند. یعنی می‌گویند بنا به عللی حقیقت را کنار بگذارید. اگر بپرسیم این علل چیست؟ جواب معلوم نیست. خیلی از جواب‌ها مفروض گرفته می‌شود.

این افراد سقف مصلحت‌اندیشی را آن قدر پایین آورده‌اند که بر شانه‌های ما فشار می‌آورد، در صورتی که این سقف باید خیلی بالاتر از این‌ها باشد. باید فضایی برای تنفس فراهم شود. مصلحت‌اندیشی باید مربوط به برخی از مسائل حساس، خاص و ضروری باشد. آن گونه نباشد که نتوانید کوچک‌ترین رده‌های یک سازمان را به نقد بکشید. هر قدر که دایره مصلحت، گسترش پیدا کند، دایره نقد محدود می‌شود و فضای نقد در جامعه از بین می‌رود. فکر نکنید بدون نقد، جامعه سالم و بانشاطی می‌توان ایجاد کرد. متأسفانه درم آمیختن مصالح شخصی و جناحی به قشری‌گری و رشدناپختگی جامعه مربوط می‌شود. یعنی هر چه جامعه حقیقت‌گرا تر، عاقل‌تر، فهیم‌تر و بالغ‌تر باشد، قشری‌گری در آن کمتر و مصلحت‌گرایی محدودتر خواهد شد. نفاق و ریا به خفا خواهد رفت و حقیقت‌گرایی و نقادی به وجود خواهد آمد. وقتی اسم شهید بهشتی آورده می‌شود، مظلومیت او به علت وجود مصلحت‌اندیشی‌های کاذب، نفاق و ریا در آن زمان، مطرح است. اکنون هم همه آسیب‌هایی را که برشمردیم، شاهد آن‌ها هستیم. باید فضا و بستر مناسب فراهم شود تا فریادهایی را که حکایت از حق‌طلبی می‌کنند، بشنویم.

این جمله منسوب به شهید بهشتی است: «جامعه اسلامی جامعه زبان‌دارهاست، جامعه شیرهاست، نه جامعه برده‌ها و روباه‌ها». در جامعه سالم افراد می‌توانند راحت بیندیشند و نوآور و خلاق باشند. در آن جامعه، آزادی اندیشه مشاهده می‌شود و فریاد حق‌طلبانه به گوش می‌رسد.

اگر می‌خواهیم اتفاقاتی مثل فاجعه هفت تیر رخ ندهد و حق‌طلبی و حق‌گرایی رواج یابد، باید در بررسی عوامل دقت کنیم و آنچه باعث مظلومیت شهید بهشتی شد، دقیق‌تر بررسی کنیم.

بهشتی شخصیتی داشت که می‌توانست با همه افراد ارتباط و تعامل برقرار کند، این موضوع به علت کدام ویژگی‌های او بود؟ آیا با وجود دانش و آگاهی او به مسائل سیاسی و اجتماعی، تمامی گفتارها و اندیشه‌هایش را می‌توان در جامعه منتشر کرد و آیا در تفکر، گرایش و اعتقادات خود قبل و پس

از پیروزی انقلاب اسلامی، تغییرات عمده‌ای داده بود یا خیر؟

بخشی از این سؤال شما مربوط به قابلیت‌های فردی و شخصی شهید بهشتی است. باید فهمید شهید بهشتی از چه نوع قابلیت‌های فردی‌ای برخوردار بود که او را مستعد نقد و حلم و انصاف و درایت کرده بود. آیا شرایط ساختاری و محیطی در این امر مؤثر بود؟ باید بگوییم آری. حضور او در آلمان، گفت‌وگوهای او میان رهبران ادیان، حضورش در کشورهای اروپایی، تحصیلات دانشگاهی و حوزوی و اخذ دکترای فلسفه جزء عواملی است که در این زمینه مؤثر بود. آشنایی با فضای دانشگاه، اقتضانات خاصی دارد، علاوه بر اینکه رشته فلسفه نوعی قابلیت و استعداد را در انسان به فعلیت می‌رساند. البته باید فضای قبل از پیروزی انقلاب را هم در نظر گرفت.

به سبب فضای بسته‌ای که در رژیم گذشته حاکم بود، افراد و گروه‌های مختلف برای اینکه خودشان را عرضه کنند، گرایش به گفت‌وگو داشتند. اینکه بیشتر به آزادی‌های بیان اهمیت می‌دادند، از ویژگی‌های رقابت، قبل از رسیدن به قدرت است. متأسفانه پس از اینکه قدرت حاصل شد، افراد، مست قدرت می‌شوند و نمی‌توانند اوضاع را به درستی تحلیل کنند. معمولاً قبل از تأسیس هر انقلابی یک سری اقتضانات وجود دارد و بعد از استقرار، حفظ قدرت در دستور کار قرار می‌گیرد. نفس این فعالیت‌ها آداب و سلوک و سبک خاصی از زندگی را به وجود می‌آورد. به محض اینکه عده‌ای به قدرت می‌رسند، با وجود اینکه از سرمایه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برخوردار می‌شوند به خلق و خوی خاصی می‌رسند و دایره نقد برای آنان محدود می‌شود. این همان نکته‌ای است که گفتیم؛ یعنی خلط انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی. انقلاب اسلامی سرشار از قابلیت‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و سرشار از آزادی‌های اساسی است.

متأسفانه این عوامل، فراموش می‌شود و حفظ حکومت به هر قیمتی و با هر وسیله‌ای برای یک عده به هدف اصلی تبدیل می‌شود. البته از قابلیت‌های منحصر به فرد شهید بهشتی، نمی‌توان یاد نکرد. (البته از اسطوره کردن افراد هم بی‌مناکم.) اگر می‌خواهیم از همه ابعاد شخصیتی شهید بهشتی استفاده کنیم باید او را موضوع مطالعه قرار دهیم. اگر بهشتی را اسطوره فرض کنیم، دیگر نمی‌توانیم او را بشناسیم و در نتیجه نمی‌توانیم از میراث کنونی او در شرایط فعلی سخن بگوییم. البته عده‌ای از اسطوره کردن افراد در این زمان، همواره متنم‌اند. یعنی پیش از آن، هیچ نقشی نداشتند اما وقتی موضوع، حکم

اسطوره یافت، زیر علم اسطوره‌ای افراد سینه می‌زنند و به نان و آبی می‌رسند.

معتقد هیچ شخصیتی در این انقلاب نباید اسطوره فرض شود. زیرا وقتی اسطوره شد، دست‌نیافتنی می‌شود و وقتی دست‌نیافتنی شد؛ ابزار کاسی عده‌ای فراهم خواهد شد. شهید بهشتی هم می‌تواند نقد شود. اعتقاد داریم اگر می‌خواهیم از دست‌آوردهای شهید بهشتی استفاده کنیم، باید او را موضوع مطالعه قرار دهیم و حتی نگاه انتقادی هم به او داشته باشیم. باید بتوانیم تحقیق کنیم کدام وجه از اندیشه و عمل او کاستی و کدام وجه از آن قوت داشته است.

با وجود اینکه شهید بهشتی دارای شخصیتی جامع است، من به جرئت می‌گویم که صفت شجاعت، صبر و حلم، مال‌اندیشی و تدبیر و مدیریت در شخصیت او وجود دارد. آنان که شخصیت او را اسطوره می‌نامند، قصد خیر ندارند، بلکه می‌خواهند بر سر این سفره اسطوره‌ای بنشینند، منافع خود را پیگیری کنند و به کسی هم اجازه ندهند که بگوید بالای چشم دکتر بهشتی ابروست. اگر در خصوص امام و مقام معظم رهبری هم این گونه رفتار کنند، ما مخالفیم. اگر انسان می‌خواهد در مسیر شناخت این شخصیت‌ها قدم بردارد، باید آن‌ها موضوعاتی دست‌یافتنی باشند. باید درباره آنان تحقیق کرد تا با تحقیق و پژوهش بتوانیم از سیره زندگی و اجتماعی آنان عبرت بگیریم و آنان را الگوی رفتاری و سیاسی خود قرار دهیم.

آیا بازنگری کلی در خصوص انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی می‌تواند به روشن‌تر شدن مسیر حرکت انقلاب کمک کند. در این مسیر اندیشه‌های شهید بهشتی چه مقدار مؤثر خواهد بود؟

بحث این است که انقلاب اسلامی بنا بر ویژگی‌های خاص، حکم یک بسته نرم‌افزاری دارد که می‌توان ویژگی‌های آن را برشمرد. جمهوری اسلامی نمود سیاسی و اجرایی آن قابلیت‌هاست و نباید این دو بحث با هم درآمیزد. دایره انقلاب اسلامی به مراتب وسیع‌تر از دایره جمهوری اسلامی است. اگر خلط کردیم، به انقلاب اسلامی آسیب زده‌ایم.

در این صورت، ضربه‌ای هم متوجه وجه دینی حکومت یعنی اسلام خواهد بود؟

باید ظرافت داشت. در صورتی این آسیب متوجه اسلام خواهد شد که اسلام خرج قدرت‌طلبی و انحصارطلبی‌های ما شود. برعکس، اگر ما خرج اسلام و اخلاق شویم موجب تقویت اسلام خواهد بود. ما در کل سکولاریزم را نمی‌پذیریم، جدایی اخلاق و دین از سیاست را نیز بر نمی‌تابیم ولی به

دنبال تلفیق اخلاق و سیاستیم. باید هوشیار بود. باید به دنبال اخلاقی کردن و دینی کردن سیاست باشیم. باید مواظب باشیم که نتیجه عکس ندهد. ما به دنبال سیاسی کردن اخلاق و دین نیستیم. بنابراین، هم می‌توانیم به اسلام آسیب وارد کنیم و هم نکنیم. در صورتی که مراقب پیوند اخلاق و سیاست در حفظ جهت اخلاقی و دینی سیاست باشیم، کمک کرده‌ایم به انبساط، معرفی، فعلیت و تحقق دین و این موضوع از اهداف مطلوب ما بوده است. ما یا نباید حکومت اسلامی تشکیل می‌دادیم یا حالا که تشکیل داده‌ایم باید مراقبت ویژه و نظارتی دولایه انجام دهیم. هم باید خواستار رضایت مردم از این حکومت باشیم و هم پاسدار ارزش‌ها و فضیلت‌های نهفته در پس انقلاب اسلامی، که این ارزش‌ها به توحیدگرایی، احکام اسلامی، عدالت‌خواهی شیعه و آموزه‌های شیعی، شعارهای انقلاب اسلامی و جوهره قانون اساسی مربوط می‌شود.

اگر از اخلاق، دین و سیاست و رفتارهای خود مراقبت کنیم، به رشد فضایل اسلامی کمک کرده‌ایم ولی اگر باری به هر جهت باشیم، نقد را کنار بگذاریم و اسیر ملاحظه‌کاری و محافظه‌کاری و مصلحت‌اندیشی کاذب شویم در حقیقت دامن دین و اخلاق را هم آلوده کرده‌ایم.

اگر بهشتی شهید نمی‌شد، اکنون چه وضعیتی را پیش رو داشتیم و در کل با شهادت دکتر بهشتی چه مسیریابی برای حرکت رو به جلو انقلاب اسلامی مشخص شد؟

پاسخ این سؤال آسان نیست. فقط می‌توانم بگویم شهادت شهید بهشتی، پرده از روی بسیاری از نفاق‌ها، ریاضا و رفتارهای باطل برداشت. به تثبیت جمهوری اسلامی و ولایت فقیه کمک شایانی کرد. چون ایشان سخت مدافع ولایت فقیه بود. یعنی جمهوری اسلامی و ولایت فقیه با شهادت او تا حد بسیار زیادی تثبیت شد. شاید اگر او شهید نمی‌شد، این پروژه به تعویق می‌افتاد. یعنی به روشن‌گری‌ها و حق‌طلبی‌های بیشتری نیاز داشت. همان‌طور که امام در مورد جنگ تحمیلی هم چنین نظری داشتند و گمان می‌کنم حدود پانزده کارکرد و فایده برای آن ذکر فرمودند. می‌دانیم که نص صریح قرآن هم همین را می‌گوید.

نمی‌خواهم بگویم شهادت شهید بهشتی واقعیت اجتناب‌ناپذیر و ضروری در تاریخ ماست، ولی به یک معنا اجتناب‌ناپذیر است، چون مضاف حق و باطل است. همه یارای تحمل امثال او را ندارند؛ خاصه کسانی که اهل ریا، نفاق و اهل زندگی و مطامع دنیوی‌اند. این تحمل‌ناپذیری آنان

ممکن است پایه‌گذار اقدامات تروریستی باشد. این اشخاص ابزار گرایند و از این ابزار برای رسیدن به اهداف قدرت‌طلبانه خود استفاده می‌کنند. قطع نظر از همه این مباحث هستی‌شناختی و حقایق ضروری در عالم فکری با وجود اینکه شهادت بهشتی اهداف انقلاب را به پیش برد ولی امکان آن هم وجود داشت که بتوان جلوی شهادت او را گرفت و به همان اهداف نیز دست یافت، البته با هزینه خیلی بیشتر.

چه هزینه‌هایی؟

هزینه‌اش این است که اگر می‌خواهیم شهید بهشتی‌ها شهید نشوند، باید نقد را جدی‌تر پیگیری کنیم. باید آگاهی‌بخشی به توده‌ها را در دستور کارمان قرار دهیم. نباید به گونه‌ای باشد که منافع ما در تنوریزه کردن ناآگاهی و جهالت مردم باشد. باید به طور دقیق به جوهره آموزه‌های دینی‌مان توجه بیشتری کنیم. به مسئله عقل به منزله یکی از منابع اصلی دین، توجه داشته باشیم، اعتقادی که شهید بهشتی داشت.

من در خاطرات کسانی که با شهید بهشتی انس و الفت بیشتری داشته‌اند، خوانده‌ام که ایشان به شدت از عقلانی بودن دین دفاع می‌کرد. دین را صرفاً تعبدی نمی‌دانست. او به این نکته واقعا پی برده بود که دین مبتنی بر مصالحی است که با عقل می‌توان آن‌ها را استنباط کرد. هرچند خود بشر به لحاظ عقلی متوجه می‌شود که بعضی

شهادت بهشتی‌ها اتفاق نمی‌افتد. درست است که شهادت بهشتی به تثبیت جمهوری اسلامی و ولایت فقیه کمک کرد ولی این‌ها تحت شرایط ویژه‌ای اتفاق افتاد. چون در رأس این انقلاب شخصیت بزرگی چون امام خمینی (ره) وجود داشت که خیلی کمک کرد تا این جمع شکل پذیرد و از هم پاشیدگی صورت نگیرد. کافی بود شرایط دیگری در این کشور حاکم و کل نظام ساقط شود. به هر حال وظیفه ما حراست از خود این افراد، از افکار و اندیشه‌های آنان است. نمی‌توانیم بگوییم چون شهادت برکاتی دارد پس این افراد را در مسیر شهادت قرار دهیم. در معرض ترور قرار دهیم و تحلیلی از شرایط جامعه نداشته باشیم و اجازه دهیم گل‌های ما یکی پس از دیگری بریز شوند.

سه نوع تفکر پیش از آنکه انقلاب اسلامی به پیروزی برسد در جامعه ما وجود داشت که اختلافاتی جزئی با هم داشتند؛ تفکر دکتر شریعتی، تفکر شهید مطهری و تفکر شهید بهشتی. به نوعی شهید بهشتی و تفکر او در میانه دو تفکر دیگر قرار داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی از این سه تفکر نواندیش، تفکر شهید مطهری و تفکر دکتر شریعتی به چاپ و انتشار میراث‌هایی مکتوب منتج شد ولی در خصوص شهید بهشتی این رویداد

گل‌وازه‌های بهشتی

مکر در یک جامعه اسلامی به هر صاحب‌نظری می‌شود حق داد خود و مقلدان او درباره مسائل اجتماعی آن‌طور تصمیم بگیرند که آن‌ها تشخیص می‌دهند و مکر هرج و مرج غیر از این است؟ کمست که بنویسد بگوید اسلام یا تشیع این هرج و مرج است؟



رخ نداد، اگر هم روی داد در مقیاس و ابعاد بسیار کوچک بود. به نظر شما این کم‌کاری به چه کسی یا کسانی مربوط می‌شود و آیا پس از این همه سال از شهادت دکتر بهشتی این مسئله توجیه منطقی دارد؟

من با شما هم عقیده هستم. در جهت ترویج اندیشه‌های شهید بهشتی و دلالت‌های این افکار آن‌چنان که باید و شاید کار نشده است و ظاهراً با وجود تأثیرات شگرفی که شهادت او بر انقلاب اسلامی گذاشته است، کامکان مظلومیت او هنوز هم ادامه دارد. اما علت این مسئله چیست؟ آیا آنان که در جهت نشر افکار او کار می‌کردند، کوتاهی کرده‌اند؟ یا این کوتاهی از یاران و دوستان او بوده است؟ یا برمی‌گردد به آثار قلمی محدود شهید بهشتی؟ البته دل‌مشغولی

باید فضایی برای تنفس فراهم شود. مصلحت‌اندیشی باید مربوط به برخی از مسائل حساس، خاص و ضروری باشد. آن‌گونه نباشد که نتوانید کوچک‌ترین رده‌های یک سازمان را به نقد بکشید.

بسیاری از سیاست‌ها پذیرفتنی نیست. بسیاری از رفتارها، انقلابی نیست. اصلاً منطبق با ارزش‌ها نیست. ولی وقتی ما قدرت تمیز جمهوری اسلامی را نداریم، هر اتفاق و سیاستی را در جمهوری اسلامی به نام انقلاب می‌نویسیم یا اگر اشکالی دیدیم بر فرض اینکه کاستی‌ها ممکن است در جهت تضعیف انقلاب اسلامی باشد به آن‌ها نمی‌پردازیم.

اتفاقاتی که در هفت تیر به وقوع پیوست در جریانات سیاسی ایران بسیار مؤثر بود. به از بین رفتن التقات و به اینکه انقلاب در مسیر درست قرار بگیرد، کمک کرد. گروه‌های سهم‌خواه برمدعا برملا شدند. منافقان و ریاکاران عیان شدند و چهره لیبرال‌ها و سوسیالیست‌های به اصطلاح مسلمان را خیلی روشن نمایان کرد. شهادت دکتر بهشتی ارتباط لیبرالیسم با سوسیالیسم را در ایران مشخص کرد

ایشان، بیشتر نتایج عملی نظریه‌هایشان بود، نه اینکه گوشه‌ای بنشینند و نظریه‌پردازی را پیشه خود کنند. این واقعیت است. او بر خلاف شهید مطهری و دکتر شریعتی بیشتر به جنبه‌های عملی و اجرایی اهمیت می‌داد تا نظریه‌پردازی.

یعنی شهید بهشتی مرد عمل بود؟

بله، ایشان مرد عمل بود و این دغدغه را داشت. هر فعالیت تحقیقاتی هم که انجام می‌داد، بیشتر به نتیجه انقلابی و عملی آن می‌اندیشید. این مسئله هم می‌تواند اثر زیادی داشته باشد. ولی فکر می‌کنم باز همه این جواب‌ها نمی‌تواند توجیه‌گر خوبی برای اهمال و سستی‌هایی که صورت گرفته است، باشد.

به نظر من می‌توان از ورود، برخوردها و تعاملات او درس‌های خوبی گرفت.

در مجموع سیره فکری و نظری و سیره عملی یعنی زندگی اجرایی او می‌تواند در قوام و دوام جمهوری اسلامی مؤثر باشد. شاید اصل قضیه هم مربوط به خانواده محترم شهید بهشتی باشد، به ویژه پسر دوم ایشان، دکتر علی‌رضا بهشتی، که دست‌اندرکار نشر آثار این عزیز است. فکر می‌کنم ذهن ایشان بیشتر معطوف به اسناد مرتبط با شهید بهشتی است. اما در واقع آن عبرت‌ها، درس‌ها و دلالت‌ها می‌تواند سرمنشأ معرفی بیشتری از شهید بهشتی شود.

مثلاً تشکیلاتی بودن شهید بهشتی و گرایش او به فعالیت‌های حزبی، امروزه جزء نیازهای اصلی و ضروری ماست.

او تعجب را باور داشت به همین علت اولین حزب رسمی کشور را تشکیل داد. اگر حزب جمهوری را با سایر احزاب هم‌عصر مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که بسیار قدر بود. هرچند که این حزب هم دولت ساخته بود. این مسئله جای نقد دارد؛ ولی گرایش‌های حزبی ایشان را کم‌رنگ نمی‌کند. می‌شود از برخوردهای متفاوت او با سایر افراد تأثیرگذار درس گرفت.

یعنی شهید بهشتی روحیه‌ای اعتدال‌محور داشت و از این میانه‌روی در مسیر حرکت سیاسی و اجتماعی خود سود می‌برد؟

بله، به نظر می‌رسد شهید بهشتی پیرو نوعی اعتدال بود. اگر بخواهیم صریح بگوییم؛ تفکر بهشتی، حد وسط تفکر شهید مطهری و مرحوم شریعتی بود. از تعارضات بین مرحوم شریعتی و دکتر مطهری هم نمی‌توان چشم‌پوشی کرد. این تعارضات فکری، بسیار واضح و روشن است. شهید بهشتی سعی می‌کرد برخی جاها با وجود اینکه مرزبندی‌های فکری را می‌پذیرفت به گذشته افراد و ارزشی بودن اشخاص احترام بگذارد. خانواده‌ای این عزیز نقل می‌کنند

که جاذبه و دافعه شهید بهشتی این‌گونه بود که دافعه‌اش در حد ضرورت بود. او تا آنجا که امکان داشته به ویژگی‌های مثبت افراد توجه می‌کرد. شنیده‌ها حکایت از این دارد اگر قابلیت در رقیب می‌دید، آن‌ها را مطرح می‌کرد. این موضوع بسیار مهمی است. با روش اعتدال، افراد بسیاری را می‌توان جذب کرد و هدف او نیز همین بود. اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی و نوع برخورد او با دوست و دشمن باید واکاوی دقیق و تحلیل مفصل شود.

فاجعه هفتم تیر و شهادت دکتر بهشتی چه تأثیری در تحولات جامعه‌شناختی سیاسی ایران گذاشت؟

اتفاقاتی که در هفت تیر به وقوع پیوست در جریانات سیاسی ایران بسیار مؤثر بود. به از بین رفتن التقات و به اینکه انقلاب در مسیر درست قرار بگیرد، کمک کرد. گروه‌های سهم‌خواه برمدعا برملا شدند. منافقان و ریاکاران عیان شدند و چهره لیبرال‌ها و سوسیالیست‌های به اصطلاح مسلمان را خیلی روشن نمایان کرد.

شهادت دکتر بهشتی ارتباط لیبرالیسم با سوسیالیسم را در ایران مشخص کرد. به چه صورت؟

از جریانات لیبرالیستی، حرکت‌های تندروانه سوسیالیستی‌زا پرورش می‌یابد؛ به نمونه شفاف‌تری از روش‌ها و منش آن‌ها اشاره می‌کنم. مثلاً قرار بنی‌صدر و مسعود رجوی نماد چه پیوندی است؟ بنی‌صدر مدعی یک تفکر لیبرالیستی است، چگونه با شخصیتی که تفکر تندروانه سوسیالیستی دارد، هم‌دست می‌شود؟ چون مبنای فکری هر دو، یکی است. به لحاظ اتحاد مبنایی بین آن‌ها پیوند اجتماعی شکل می‌پذیرد. هفت تیر، ضایعه بسیار هولناکی بود. نمی‌شود از این ضایعه چشم‌پوشی کرد. علاوه بر این ویژگی‌ها، فضای اجتماعی را به سمت حقیقت سوق داد. ممکن است بتوان گفت برای پیشگیری از چنان واقعه‌ای در چنان برهه‌ای، فضای سیاسی و اجتماعی محدود شد. اما این مسئله واکنش به عملی تروریستی بود. همه دوست داریم دارای جامعه‌ای آزاد و حقیقت‌گو باشیم. ولی وقتی عده‌ای بازی سالم آزادی را به هم می‌زنند و با سوءاستفاده از شرایط جامعه، دست به حملات تروریستی می‌زنند، خواه ناخواه شاهد عکس‌العمل‌هایی خواهیم بود. علت این بسته بودن فضا هم با اقدامات تروریستی منافقین مرتبط بود. اگر این اقدامات تروریستی نبود، شاید شاهد برخورد مردمی‌تر مسئولان انقلاب بودیم. شاید برخی از مسائل اول انقلاب را، مثلاً اینکه ساده‌زیستی، فرهنگ رایج شده بود، امروز هم شاهد بودیم. چنانچه اعمال خشونت‌آمیز تروریستی انجام

بگیرد باید با این تفکر سوء مقابله کنیم. یکی از واکنش‌ها، مراقبت بیشتر است و این موضوع، تا حدودی فضا را بسته‌تر می‌کند. هر چه امنیت اجتماعی افزایش یابد، فضای آزادی را بیشتر می‌توانیم بسط و توسعه دهیم. این تفکر که آن‌ها با حذف فیزیکی افراد می‌توانند انقلاب اسلامی را ساقط کنند، خیالی واهی بیش نبود و خدا را شکر که ظرفیت‌های زیادی را به منصف ظهور و فعلیت رساند.

در اوایل انقلاب اسلامی، شهید بهشتی از تفکرات و نیات بنی‌صدر و تحركات ویژه دولت موقت آگاهی کامل داشت. چرا شرایط به گونه‌ای شد که با شهید شدن بهشتی، نیات بنی‌صدر آشکار شد و چرا قبل از شهادت این افشاگری‌ها صورت نگرفت تا شاید بتوان از بروز فاجعه‌ای خونین مثل واقعه هفتم تیر پیش‌گیری کرد؟

من یکی از موارد دیگر مظلومیت شهید بهشتی را در پیشرو بودن او می‌دانم که مرتبط با سؤال شماست. یعنی اگر او در حیطه‌ای و حقیقت‌گرایی پیشرو نبود، این اتفاق رخ نمی‌داد. انقلاب اسلامی پیروز شده، جمهوری اسلامی شکل گرفته، یک عده به خاطر سابقه مبارزاتی خود سهم‌خواهی می‌کنند، هنوز خلوص ایدئولوژیک اتفاق نیفتاده و هر کسی از ظن خود یار انقلاب شده است. آشفتگی تئوریک و ایدئولوژیک در سال‌های اول انقلاب وجود داشت. هر قدر هم که شهید بهشتی، شهید مطهری و خود حضرت امام(ره) می‌کوشیدند تا فضای سالم غیرالتقاتی ایدئولوژیک برپوراند، نشد؛ چون همه فرصت‌ها در اختیار این افراد نبود، هنوز سره از ناسره مشخص نشده بود. گروه‌هایی وجود داشتند که دم از دین می‌زدند ولی جوهره دین را درک نکرده بودند. محتوای سوسیالیستی داشتند و مبنای مستحکم فکری و فلسفی و عقلانی دینی نداشتند. برخی از علمای ما هم ساده‌اندیشانه از این گروه‌ها حمایت می‌کردند. مسلم است که در این آشفته‌بازار سیاسی و تئوریک، یک نفر، دو نفر یا یک جریان، دو جریان و ... نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. شهید بهشتی تمام تلاش خود را کرد و تمام آگاهی‌بخشی خود را انجام داد اما مصالح نظام را باید در نظر می‌گرفت. امام نظام مردم‌سالار دینی را بنیان نهاده بود. در عمل چه کاری باید می‌کرد؟ مصلحت‌هایی هم به امام تحمیل می‌شد. یکی از انتقادهای شهید بهشتی مربوط به عملکرد بنی‌صدر بود به‌عنوان ریاست قوه مجریه. یازده میلیون نفر به بنی‌صدر رأی داده بودند. امام می‌فرمود: «من با یازده میلیون نفری که به بنی‌صدر رأی داده‌اند، چه کنم؟» تمام تلاش امام این بود که این



مدیریت آن مجموعه را به عهده می‌گرفت. مطالعات او هم، سبقه و جهت‌گیری عملی و اجرایی دارد و به طور کلی مسلم است که یک چنین توفعی از او کاملاً به جا بوده است.

من وارد مضمون قانون اساسی نمی‌شوم که ذوابه‌ها، جامع و یک افتخار برای جمهوری اسلامی است. در آن زمان کوتاه، تدوین و تصویب چنین قانونی، فقط و فقط از عهده کسی چون شهید بهشتی برمی‌آمد.

با توجه به اینکه شهادت شهید بهشتی و یاران او عملی تروریستی بود، به نظر تان تعریف تروریسم از منظر جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟

تروریسم مسئله‌ای ایدئولوژیک است و نباید با ترور خلط شود. ترور عملی فردی است اما تروریسم یک جریان نوظهور است و به گونه‌ای، ریشه در فلسفه سیاسی غرب دارد. تروریسم، نوعی مکتب است. در اوایل اسلام و زمان معاویه هم این مسائل بود ولی معاویه هیچ‌گاه این عمل را توجیه ایدئولوژیک نکرد. او نگفت برای رسیدن به هدف، می‌توان دست به هر وسیله‌ای برد، اما در عمل کار او همین بود. توجیه تئوریک این عمل مربوط است به ماکیاولیسم.

ماکیاویلی می‌گوید: «برای رسیدن به هدف از هر وسیله‌ای می‌توان استفاده کرد.» معاویه هم هر چند از این عمل بهره می‌برد، ولی هیچ‌گاه آشکارا به آن نپرداخت. چون او هم مجبور بود از دین و دیانت حرف بزند.

من فکر می‌کنم تئوری تروریسم، ماکیاولیسم است. یعنی اینکه شما اگر می‌خواهی به قدرت برسی، باید همه موانع موجود بر سر راهت را از بین ببری. شاید شما در زندگی شخصی هم کسی را از سر راه برداری. معاویه هم این را به عنوان هدف مطرح نمی‌کرد، چون به هر حال او هم درست یا نادرست نماد حکومت دینی بود.

تروریسم در روزگار جدید در قالب تئوریک قرار گرفت که دین و اخلاق، دیگر هدف نبود و هیچ ارزشی هم نداشت. در جهان امروز، نوعی ماکیاولیسم سکولار وجود دارد که از هر وسیله‌ای برای تحکیم قدرت استفاده می‌کند. می‌توان این ماکیاولیسم سکولار را در قالب‌های دیگری هم نشان داد. مثل ماکیاولیسم مذهبی. در این نوع گرایش، از همه ابزارها ولو دین، برای پیشبرد حکومت و قدرت می‌توان استفاده کرد. در نهایت امر باید به سویی رفت که پیوند بین اخلاق و سیاست برقرار شود.

از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، معتقدم نظریه‌های اجتماعی، تابع ابعاد هنجاری و شناخت‌شناسی‌اند و تروریسم به مثابه یک مشی ایدئولوژیک، ریشه در فلسفه سیاسی جدید غرب دارد.

مقدمات همین برخورد حساب‌شده‌ای بود که شهید بهشتی داشت. «افشاگری‌های او در شرایط خاص، عزل بنی‌صدر را از کرسی ریاست جمهوری رقم زد.

نقش بسیار مهمی که شهید بهشتی در طول دوران سیاسی خود داشت، نقش مهم و تأثیرگذار ایشان در نگارش و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بود. در آن اوضاع سیاسی و فضای ملتهب جامعه، نقش او در قبالت مدیریت و هماهنگی جلسات بررسی و تصویب قانون اساسی با آن همه تضاد و تنوع فکری چه بازتابی داشت؟

همه افراد نمی‌توانند چنین نقشی را ایفا کنند. این کار فردی تشکیلاتی، مدیر و مدبر می‌خواهد؛ هم به لحاظ محتوایی باید مایه‌های لازم را داشته باشد، هم سابقه کار تشکیلاتی و هم سابقه مدیریتی در سطح کلان را دارا باشد. رهبری، مدیریت و روحیه تشکیلاتی از صفات بارز شهید بهشتی بود که همه بر آن اذعان دارند. او به هر جایی که وارد می‌شد، خودبه‌خود

نظام نوپا متلاشی نشود. در این خصوص هم به یکی از مسئولان گفته بودند: «من وظایفی دارم؛ شما هم وظایفی.» شاید اگر افشاگری‌های شهید بهشتی مؤثر می‌افتاد و از منافقین و بنی‌صدر هم حمایت صورت نمی‌گرفت؛ چنین هزینه سنگینی را متحمل نمی‌شدیم.

لیبرال‌ها و منافقین در حکومت و حتی بین روحانیان رخنه کرده بودند. بسیاری از روحانیان، حامی بنی‌صدر بودند. آری، اگر بهشتی، شهید نشده بود این مصاف حق و باطل اتفاق نمی‌افتاد. خیلی از این دست‌آورها حاصل نمی‌شد. امروز پس از شهادت شهید بهشتی این حرف‌ها را می‌زنیم. اگر این واقعه اتفاق نمی‌افتاد ما امروز به این راحتی صحبت نمی‌کردیم. نکته مهم دیگر نقش شهید بهشتی در عزل بنی‌صدر از ریاست‌جمهوری است.

این جمله از مقام معظم رهبری است: «البته بنی‌صدر را امام با اشاره سرانگشتان بیرون انداختند. ولی این سرانگشتان به عظمت کوه بود و به این آسانی‌ها حرکت نمی‌کرد. مقدمه‌ای می‌خواست و آن

همواره گفته‌ام، نقدی که ما می‌پذیریم بر اساس معیارها و ملاک‌های به دست آمده از انقلاب اسلامی است. اگر بخواهیم هزینه‌اش را بپردازیم و بستر را فراهم کنیم، هیچ‌گاه شهادت بهشتی‌ها اتفاق نمی‌افتد

لیبرال‌ها و منافقین در حکومت و حتی بین روحانیان رخنه کرده بودند. بسیاری از روحانیان، حامی بنی‌صدر بودند. آری، اگر بهشتی، شهید نشده بود این مصاف حق و باطل اتفاق نمی‌افتاد. خیلی از این دست‌آورها حاصل نمی‌شد. امروز پس از شهادت شهید بهشتی این حرف‌ها را می‌زنیم. اگر این واقعه اتفاق نمی‌افتاد ما امروز به این راحتی صحبت نمی‌کردیم